

روز در خطر ابلهانه به نهایت می رسید و با خود می اندیشید که اگر ممکن این بهادران  
 شجاعت نشان و دلاوری فیروزی تو امان در انو پ کبرداومت نماید مستلزم است  
 که یک ملا شیرانه و سرچشمه بر برانه خوانین و مطابقت تقدیر و احد یگانگی بیگانگی  
 و یکا نیریان از پا در آید چنانکه شعر معصوم الدین سعدی شیرازی قدس سره متضمن این معنی است  
 بیت : در خنی که اکنون گرفتت پای به بیرونی مردی بر آید ز جان و دگر  
 همچنان روزگار گهی به بگردنش از رخ برکسی به بند صلاح آید که استغاثه این امر  
 نگیرد به چهار چوبی سنگه دالی جنیکه چهار چوب الهی است که راجه جوده پور نموده استمداد  
 کرده شود بعد کنکاش کیلان معتمد بهر دو طرفت با سوره رسال درشت لیکن در اینجا  
 بعد از مسافت متعذر و راجه جوده پور بیاسوس استی هر کار از غفلت نه برآمد و او چنان  
 شده بر وفق قول کستور مخلوب یصول علی الاسد تمام لشکر بیگانگی را آهسته آهسته  
 دارد و غم حال سایر که در خانه اش سراید تصدیق می بود مجاهره انو پ کبر بر دما  
 سید حسن شاه قلعه را مقتضای رنجایت نسبی شجاعت ارشی و دیگر سپاه جلادت  
 دستگاه بادای حق ملک مرو نه شمشیر زده تقبل قطع کفار فضیلت جهاد حاصل آوردند  
 و در قلعه برآمد و خواستند که نخل بیگانه و در دام شان بصیرت جو افروزی لشکر اسلام  
 زیاده را قند و رین اثنا بعین مصاف که بازرگشت خون به نهایت گرم بود مشتری  
 ملک الموت بصیرت هر چه تمامتر آمده جو بر جان سید مذکور از عرض پلاک بیک چه  
 سرب خیزه بر دنا بران لشکر سرکار با نذران قلعه محصن دان قاصر عمبان کا بازار

در چارسوی قلعه رفقه اوبار نکلنده تهورانه می کوشیدند و دیران عساکر اسلام مثل  
 فیل مست و ابر اوری فروشیده بصاعقه سیوه و تگرگ گوله مانند و قفرین جویدی بود  
 نشان آتش و آب فامیر ساینده و در چنده کور بخورد کثرت همایان رود بر سر  
 قلعه بطریق جلیش بخت و بجد و جهد تمام بجنگ در آید بخت چون جم غفیر از ان تهور میشد  
 نزدیک رسیدند مبارزان لشکر اسلام تیغ با خون اشام از نیام کشیده آب حیات  
 انزشان بدست سیوف اوبار بر تشن و زخم بوار نکلند بسیار از ان زیباکان بیباک سفل <sup>الباطن</sup>  
 رفته و فرشتگان خیره سر سفاک بچشم پیوست در آنجا کجسنگه از کمر فرود و کوسر سینه  
 گشته و کیلان مقبره در حضور میان غلام شاه خان و ستاده استعانت و زید از انظر  
 نیز نظر بر چه نیگوته رود ابط و حقوق زفاقت توقع آن بود که اعانت این مقدمه بشمار  
 نشود لیکن میان عفر خان که بعد از ام از جنگ میان غلام شاه خان در کبری خستار خان  
 تو تف و دست و درین کینار و یکصد و پنجاه و چهار قسم جناب محمد شاهی نیام سردار  
 میر نزار خان که بغزل علی محمد خان خاکوانی نظامت ملتان بهم لوقرار پذیرفته  
 بلاد بنا بر تسخیر ولایت سنده حاصل کرده بواسطه کنجیت لشکر کشی ملتان رفت  
 و سردار از سنگینی معامله و شمت عساکر میان غلام شاه خان متامل شده در ورطه  
 اندیشه غوطه افوزد در غرور دار خان کج که در ان ایام ملتان پیش سردار حاضر داشت  
 عفر خان را بتسلی و استمالت سیر باغ نموده بیره اسمعیل خان بپوت بر دو چوچان قصه  
 ویره بر غرور دار خان در بجان کشته عفر خان مایوس گردیده برابر کبری رسید و درین ایام

رین اوقات هم حضرت جنت مکانی باقتضای نقش کماله مکرر با تسامح اختیار خان پرداخت  
 در نشانی عطر جان در کبری باعث ظهور مفاسد خیره تو اند شد اصلاح دولتی باست  
 در او مشار الیه را پیش خود نشاند و سواد غضب میان غلام شاه خان بر خود شوراند  
 مگر آن کوهن تمنع از راه عجب اصحاب سمع رضا صفا نکرد این امر موجب یک میان  
 غلام شاه خان گردید میان موصوفت یک نوع مضمون ولادیز در جناب سلطانی بوضع  
 که ملک خوین عباسی مضر و مقرر نخر فان گشته بیشتر عطر جان در پناه لوشان نشسته  
 احوال علی محمد خان مستاجر ملتان که چندین دیوه بالیه بدمه اول لازم است بخیر بود  
 رفته در حمایت شان برای بنی بسر گرفته اگر ارقام مطاعه با سامی عواد انیک صادر  
 یا بنده التبت من غلام شاه خان خدمت دست بسته خواهم نمود و برین تقدیر حسب التماس  
 منزالیه ارقام سلطانی بنام ماظم صوبه پنجاب مستاجر ملتان بدیره حاجات دوا کے  
 جوہ پور وغیره صادر و غلام شاه خان مطبعت شان در قسم مان دوسا کریران  
 از اطراف طلبا بنده در سن کپزار و یکصد و هفتاد و پنج غیرت تبینه اختیار خان  
 بهضت نمود و از آن طرف او کجنگه مرقع وقت یافته از یکا نیز حرکت دوا کے  
 جوہ پور رعایت در ب قسم بادشاهی در تحریر میان غلام شاه خان اراد  
 دی حاجت کجنگه فوجی وافر یکیک او ما مور خست میان معظم الیه که در دور خود  
 سر مباحات می افراخت و از ایلات توابعات دولت سنده برکرا بخوی که  
 میفرمود در طریق اطاعت اسرا زبانی شناخت قوم جو کپها و نهمردی مغیره بلوچان

حوای ملازم نقدی و جاگیر خوار که در زیر لوای ایشان شرف حضور داشته بلا و صفت  
 بر کاب آنها یجا هشتا فتنه دان امیر الامرا و غیره می یکی ایمان سنده و سران صنف  
 سرای و سامان توپ خانه و هر گونه اسباب ضرب و حرب دار و حدود و اوار و اقطاع  
 متعلقه کهرانیا ن جنوبی تلف و تاراج ساخته در خان بیله دایره عساکر انداخت خورد  
 ضرب لاجا مضطرب و در بسایه حمایت حضرت بنت مکانی بویرا در رسیده در عیال  
 اینجا بسهم مع قبایل در اموال و قبایل جول شتا فتنه خردین ششالی بعضی در موبکر  
 و بعضی تقلبه برد و پهلوه و بعضی بویرا در امان فتنه و میان غلام شاه خان که حضرت  
 خلد مکانی را رفیق خویش می اندیشیدیم بسیار تشریف ایشان نسبت مبارک  
 بوردی شنیده اند بدون استطلاع از آنحضرت استعلام نمودم که باری و اقدام اختیار  
 در پیش داشتند از خدا نخواست که بخوی حضرت جنت منزلت بسیر و نگار ضلوع  
 شرقی متوجه باشند تا ایشان بلا حجاب و بی مضایقه و تار از روزگار اختیار خان  
 اما حضرت فردوس شیبانی زود بمقتضای لوازم محبت و رفت سردار و انایان  
 امور ابهامات ضروریه با مورد داشته خود با اطلاع و در میان غلام شاه خان در خان  
 بیله در سیدن سران امل در قلعه بویرا در سعادت فرموده تقلبه مذکوره رودن بخش  
 و بردن شیمه کریمه نظر انماض بر زلالت اقدام هر کس از آنها انداخته بسلی بقوت  
 ظاهر و باطن کوشیدند میان غلام شاه خان اتفاق و انتظام این سلسله علیه دیده  
 خدمت مخدوم شیخ عام محمد گنج بخش نجفی علیه الرحمه که بصلحت طرفین با علی صاحب

دولت  
 بی بی  
 محمد  
 ۱۹۸

بصاحت بودند فراموش که ما را از تادیب اختیار خان بوجهی دریغ نبود هر کجا که میرفت  
 تعاقب او می نمودیم و راجه بیکانیر که می گوید که من غلام شاه خان برفاقت او آمدم  
 ام حاشا و کلا اختیار خان بی اختیار مرا آرزوی امیر محمد مبارک خان شرمند هشتاد  
 اکنون هم هیچ زرقه اگر بازوی عطر خان بمن بدهند حسارت با او را فراموش کرده  
 از اینجا زمی کردم هر گاه اینهمه مرتب لفظ بلفظ بحضرت خلد مکانی و غیره خوانین  
 معلوم گردید اولاً یکی عظام ایل برکنار تالاب در اورشسته با هم بچینند بعد کنگاش  
 صلاح دادن عطر خان مجبور و مسلم شد اختیار خان علانیه میگفت که سابق در نشان  
 عطر خان چه قدر ناقص که او بحال جان خود برداشته اتحق اینهمه سزای خلاف امر  
 حضرت فرودس مکانی است + فرد + هر کس که نصیحت زبزرگان نکند گوشش +  
 بسیار بجای بزرگشت ندمت + چون اینجا بی این لفظ شنیدند خیلی رنجیدند و فر  
 که ما بر استقلال طبیعت اختیار خان و شوق کلی داشتیم الحال که عطر خان را برداشته در خانه  
 ما آورده است چه بدبخته که هر ک طریق سنگ ناموس خواهم نمود و دنیا بران بر خاسته  
 خود بذات شریفه در حسیم خوانین برتر تالاب شریف گرامی از زانی ساخته با دواز  
 بند گفتند که عطر خان بر کلیم آمده سود میدهد و او بگردن است کاهی در حدود این  
 نوع بد رسمیه بظهور نشانیافته تا که مطابقت حدود بزرگان خود لازم میدانیم فشار آید  
 بدون قول و فعل ما هر قسم از امور صغری خواه که مضمین در این موضوع بر ناموری تواند بود  
 محمول هیچ کی نباشد که از این شکل نتیجه بعکس آید میان صاحب اگر راه در رسم مانع را

مرعیه آشته در حال نیرشفقت منید دل دارد ما هم مستقبل آماوه خیرانه نشی اتو انیم مانده  
 دور صورت + بیت + چه پید آشته در جهان نیت کس + سپیدار تنها همون است  
 بس + بعد اسولدر جو به بسیار حسب اصلاح مخذوم صاحب احمد خان و سمانه خایه زرا  
 را بلاقات میان غلام شاه خان دستاوده او شاه از با تعلیم و تکریم از انجا باز گردانیدند  
 که درین ایام که مکان خان بلیه پنجم خایم میان صاحب بود لشکر او شان به طرف چپاول  
 و اینار می نمود روزی مردم بزوار و کتند و غیره بطرحان حیره سر بقدر سه صد سوار فرام  
 شده بر قلعه دیکه تاخته مویشی انجا ساقی قته پیش برداشته علی اکبر خان بر ظلم مالداران  
 تباقت خستافت و جامع سارقین را در یافت اگر چه آن ظالمان اینهار را از ک دیده  
 بزور کثرت خود تریسیدند لیکن ان رسم وقت تنها از صد اسفندیار غالب بود خصوص  
 کده کس و لا و سوار را خود همراه داشت که پذیرش سخت بمیان آمد بسیار کس را از دست  
 خود کشت اینهار اس خورده گفته که اگر نصف مویشی مغرور گرفته از جان امان  
 بخشند زهی حسان علی اکبر خان رضی نشد مقابلین دست از جان شسته بیای میست  
 استقامت ندرفته قضا تیر تفنگ بید رنگ بر نقل ادر سید به با ز جرحت سخت  
 بست کس را از قید نفس مضری نجات بخشید قائم خان غلانی که این اجرا شنید هر گاه  
 میان غلام شاه خان از خان بلیه معاودت گزید برابر تریه سردی همراه گرفته  
 کس را با شقام برادر ازیم گزیدند و از طرف راه بیکانیر بعد مردن موچند مردم انجا  
 بران یافت که از زمان سرکار قلعه نو در زمین متعلقه راجه علی الزعم کفایت تر قیب و قلعه

نوع کمال است  
 این نوع است  
 است  
 است

قلند انوب کبر سبیل ست برالی بیکانیر واپس دیند بنا علی نقش حرف مصاحبت بیان  
 نشست و فساد و منازعت برخواست بیکانیر یان بخت لوطان رحمت نمودند و حساب  
 جنت مکان چند سال در مبارک پور فرودکش فرموده تصفیہ خاروس از یاد برداخته  
 تا ویب انوار انجا مثل محمد عظیم قوم انس غیره بواقعی ساختند و خدام حضرت شیخ  
 عبد سبحان را که متولی سجاده قطب الکلین و تداووا صلیبن بموضوع طریقہ پنجم چشمنیہ  
 محمول سلسلہ سنیہ معینیہ علیہ سراج اہکلت و یقین شیخ فرید الدین گنجشکر نور اللہ مرقدہ  
 کا اکثر ایلات و حضاف و ۱۰ قین اقصای پاک تین تبرکہ مرید انجانب اندوز بقبار اوست  
 خدام مصروف در عرشان چاکر باید در قباب آنها بود بیک وضع مقبول سلسلہ سلوک  
 در آوردند دیگر خیزہ سران و چیرہ طبعان را بقدر سوز مزاج ہر یک ادب بجز و ادبی  
 دادہ اکثر اصلاح سیویہ تبرت خود کشیدند بعد تسکین ہوا و وطنیان کلبا سبک قلند وار  
 کبر در پیش کردیم را جب سنگ لفظ آشتی را کان لم یکن دستہ با متاع پیش آمد حضرت  
 خلد منزلت از دست موصلا و فراخی دل اول و کلای حد است نشان و عقلا سے  
 فصاحت بیان فرستادہ خوہستند کہ بکیون تدبیر نایزہ حسد و عقدا اورا باب  
 اصلاح نشایندہ بخارجیالش مرتفع دست پذیرش مصفی ساختہ کو مقصد بچوگان  
 ضبط و آرنا اسپ خورد اور سکندری خورد و رفتایش نیز بمعانی لودر شیب  
 بکبت فرورفتہ نسبت راز بلند نشاختہ طرح مخاصم انداختند و اورا جوتان عظیم  
 ایشان داعیان ملک خودش و امرار جودہ پور مع عسا کر جوار و سواران جنگی بقدر

دوازده هزار بیخ عارت قلع سردار کبر رساله است چون غنیمت سرمایه و غنیمت نشان مسیح  
 جاه و جلال رسید مقتضای محبت اسلام و غیرت امارت و حشام خیر محمد خان مهر و خان  
 فیروز زانی و نور محمد خان بر لور و دیره جان محمد در پیش کم خان عار بانی و پیل حاصل خان  
 کمرانی را با اتفاق ملازمان جلالت نشان در مقابل نشان روان نمودند و دیوان اعیان  
 را بر اسیر برای سوار سادات و حوایج بر قسم پیشک منصوره همراه فرمودند مجاهدین بی باک و  
 استغاضه سعادت خرد ادای مراسم قتلک و فامودانه و اردو طریق مقصود ششمافته  
 مقابلین را در یافتند و اینها هم تقابضی تهور که شمار آنهاست بد از صد مات  
 بوارق سیوف بهادران اسلام بر تافتند دلیل خان بعضی دیگر از ارباب غر مقتضای  
 یقانون فی سبیل اللہ شربت شهادت چشیدند با وجود آن بگی خوانین فیروزه  
 توام استقامت و زبده مصداق کویزش و چکلش با کنت کردیدند بر وفق ما چون در یک  
 الا بو اعانت ابی باده او شکر اسلام رسید و جا عهد ز جوتان بر طبق جبار الحق در حق  
 اباطل شکست فاش عوده فرار و انهرام گزیدند و شجاعان جهاد پیشه اکثر شمار  
 سفار و شهادت بیخ بر انت از خصمان وجودشان بریدند بعد تعمیر قلع سردار کبر  
 با حسن وجه قرار گرفت و چون حضرت جنت مکانی مدتی در مبارک پور تشریف فرما  
 داشتند چند نوبت مردم سنگهان و بارها مردم صلا حیره داد میره و چکو که دو توده غره  
 داقین که بر کشتی و کذاکی و پیابکی ضرب امثال اندنجا لغت جان بویر من الرحمن بر خاستند  
 و بمقابلت شکر اراستند تا بنید خباب از دی که شامل حال حضرت خلد مکانی بوده با ع



انجمنه جمالی نهریت باکر یافته عاقبت همیشه اطاعت آن حضرت بردوش جان  
 برداشتن بیان مقابله حضرت فرودس مکانی بکنده سنگه و غیره و شجاعت  
 بهاوران ملازم سرکار و حصول فیروزی با ایشان در سینه کهنه را بکشد  
 هشتاد و کنده سنگه و چند سنگه که در آن زمان بطایفه سکهان در ملک پنجاب  
 سرشورش افراخته در آن نواحی استیلا، غلبه یافته بین الاقرا ان هشتم تمام  
 بهر ساینده بودند در سینگه هم در میان شان غرور پیدا را با دلمشت می نمود پس این  
 برشته که نبرزه شیطان نفس بود و اندوید و شکر و لشکر کثیر از کفازان با کار  
 نسل و اس تابع و مجبور ساخته از جوش بکشت با نبوی فراسم شده بجاده آمدند خان  
 موفق توفیقات همان لشکرگران از برادران و ملازمان و تابعان گرد آورده توفیق  
 امداد نمود و اداره قبضه آن گشتگان دادی ادبار توجه فرموده بر کنار پاره دریا که  
 نیلاب رسیده صف کشیده لشکر سکهان خدلان توامان بدان لب دریا استقرار  
 ورزیدند و ادب پوره اشجاعت اندیش پاک کشیش مقتضای معرجه الوتقای بنای  
 بی همتا ساخته بدوق باح کسب در کردن جمایل داراکننده از آب باره بند  
 جنگ در او نختند و با قش تفنگ آب شمشیر بسیار را سوخته ابدی گرانهای پاک  
 نذلت رختند بعد از هزیم که هوا نخت از سر بر کشان بدر رفت بعضی شرف عقلا  
 در میان آمدند بعد در قدح قرار بر آن گرفت که با نطف پاک بن تصرف سکهان  
 و با نظیر تملک سرکار باشد در سینه ملازمان سرکار با آنها تعرض نفرمایند و آنها با از

گلیم ادب و حد خود بر نهانید بنای قلعه اسلام که شرح بنامی مسلی خاربه  
 گرفتن بعضی تعلقات آنرو آب از نواب علی محمد خان قسطن  
 نواب مشارالیه از قهرمان سلطانی خشیارخان که جوهر جلیت او خیلی  
 بنیال بلندی و خود کامی تشفته بوده همیشه برای آن در مردشت که مکانی قلب در پستانها  
 بهر سانه بنای خود سری خود را مقرر مستحکم سازد و در آن غار سن کهنه را یکصد و شتاد  
 جلال و شجاعت و غیره سلیمین قوم سر تنگ المعروفت کو تو ال که از طرف راول مو لراج  
 ب حفاظت قلعه تهور از اجاد تعینات بوده اند و به بیان فرید و فردخت خشیار و در کپی  
 می آمد خشیار خان با بنا کار سازی ساخته با صاف مدت و عرب زبانی نقش  
 اشفاق و مهربانی خود در اول شان انداخته در خلوت بکویض در آمد و که اگر آنها فکمه  
 با خشیار خان تفویض نمایند اول آنکه می تسلطانی از جمله خود او کرده باشند و تانی بمال  
 در شان مستغنی گردانم و باون جاگیر سیر حاصل بطلازمی دایمی و داد و پیش روز فرید  
 آنها را بر چه قبول رسانم و زیاده از آن کسی اعتقاد نمایم چون در ایالت ارفع ضعف  
 کلی پدیدار و برابر از اجابت سپاه از مشارالیه بجزر اعداد و کو تو ال ان مذکور از  
 حضرت لاچار و شیخ سیدی شیرازی سه نده به هر سپاهی را تا سرب برده  
 و گرش زرنده بی سرب نهد در عالم و داز غایت بخود مضطرب ترک طریق و فکرمه  
 شیخ سیدی سه بدوز و طمع دیده بوشمند و در ارد طمع مرغ و ماهی به سبند  
 کلیه قلعه با خشیار خان دادند و مشارالیه بعد قبض اسلام کهنه ماش نهاد و دست

بنام اسلام

دوست برین طمع طلای خلایق ساسد با نیا بخشیده از ایفای وعده با عرض گزیده  
 گفت که از سر ننگ و فاجعتن کارا بل فرنگ نباشد و بدین شهر بود بر اسم خان فرزند  
 و دیره محمد معروف خان از جانب غربی قلعه بویک بر وضع آب شیرین یافته قلعچه تیر ساخته  
 و نیکو نامش گذاشت در آن حسن مرقومه صدر علی محمد خان اتقان خاکوانی بعد واد  
 کشی اکه نظامت ملتان افتخار داشت عالیجاه سرمنید خان سدوزی رقم جابر دیره  
 غازیخان از جناب معالی سلطان احمد شاه درانی بسم خود حاصل آورده نظم و نسق  
 آورد دیره بر دخت علی محمد خان که همیشه مجوز غرایب سفان و مخترع های مقدمات  
 بوده مصدر نیرنگ تازه و یازمی ای بی اندازه می کردید با اطلاع ضعف سلطنت سستی  
 مشارالیه صلاح ضرب دیره و تسخیر تعلقه کنیز و غیره مضامین آن که در اصل اسم کچی  
 جنوبی باشند بجای خود سجده از حضرت فردوس مکانی استعانت در زید و یحیی بن انجام  
 بر این شخص گردید که بر گاه ملک کچی مذکور در قبض در آید میان طرفین بصیغه با لسان صغیر  
 مشارکت باشد بنا بر علیه علی محمد خان لشکر سنگین بفرستند و حضرت خلد استیانی  
 حسب التقرر با داد عساکر بر آید کار گذار کچی مدعی توجه آورده بگفتش مستظهر و قوس  
 گردانیدند بفضل الهی بدست بر طبق جواز مجوزه موجوده ملک کچی مشارکت نماید و ارباب  
 و علی محمد خان که از اعانت حالیه در عایت و حمایت ایام تمکن خیر بود و بر قسم مدت  
 در عاقبت زمان ماضیه ممنون و بوابه استعانت در استقبال تروق و از توجه ایشان  
 چشم داشت با شرک و نیت بدان اقتضای اعلیٰ قات نحمدت حضرت جنت

در تاریخ  
 شهر تبریز  
 در روز  
 پنجشنبه  
 در ماه  
 شعبان  
 در سال  
 ۱۲۰۵

منزلت ابلاغ می ساخت که در عالم اتحاد اگر بمشاریه انجام نوعی از امور التزام میدهد مضمون  
 افزایش دوستیهاست انشاء الله تعالی نواب موصوف مطابق خواش ایشان کار بند  
 تواند شد حضرت فردوس منزلت از تقریر مغز الیه دلالت کلی بر تصدیق نموده مردم کبرانی  
 فتحانی که در ارضی زمینداران قوم مسیلی تصرف داشته روزگار مینمایی و طایفه گذراننده  
 راه اطاعت اولی الامر اصلاً نمی شناسند و محمد جام خان خلیف ملا علی کبرانی  
 که خیلی متشرع و آثار صلاح و ارادت از پیشانی او ظهور داشته اولاً مصلحت ملک اقتضای  
 این کرد که پیاس شریعت غرا و نیار قلع بنیان بدعت مردم فتحانی را از ارضی مذکوره  
 خلع نموده بجد جام خان از دانی فرمودند و نواب محظم الیه بنامیده مبلغ چهار صد روپیه  
 استمرار سال تمام بابت زمینات زمینداران قوم مسیلی تقریر و با وسند نویسیا بنده دادند  
 مکان سعادت مند ارادت مرثت بامداد حضرت خلد مکانی قلعه استوار در آن زمین  
 معمور ساخته که بسیلی معروف است و یاقرب الاوقات در جلد کلان کنده بعلیه کسبی  
 نموده بجزیره آبادی تعلقه پر دخت دم تعلقه شیخو این و امام دین پور که بر آن طرف  
 خیر پور واقع است از نواب سابق الالقباب جاره گرفته ضلع فخر پور حواصت یکصد  
 روپیه و دوم در این زمینات مضافه ناله سردار داه از سر تا پایا و عیزه قطعات  
 از داب دریای نیلاب تعلقه خانواده کهلوان و سوران خرد کل مقابل پشت هزار روپیه  
 بشیر طابا که محصول نقد معین و تازمان نظامت نواب موصوف اصدی از تصدیق  
 ملتان مجوز زیادتی نشده طریق خلاص سلوک داشته تعلقات مرقومه الفوق معاف

معارف و مرفوع القلم می نبیدشتند و نواب مشارالیه حقوق حضرت جنت اشیا لے  
 نصب العین ساخته همواره در تجدید مبانی یگانگت میبردند چون علی محمد خان در مقام  
 تسخیر بنگال عالیجاه نواب محمد شجاع خان درانی سدوزی را در مصافحه گرفته بکشتن  
 بود و این معنی بخاطر مقدس نبذگان حضرت احمد شاه بنیادیت ثقیل آمده در عرض این جرات  
 تا دیب او مرکز باطن سلطانی دهند ادرسن کپزار یکصد و ششاد و یک در هندوستان  
 مرجعیت نموده عنان موکب اعیان بصوب بنگال معطوف فرمودند و اخبار متعصم انرجه  
 انسانی سلطنت و غم شان باخذ انتقام از مشارالیه غایبانه نواب سیریند و هم از  
 حقیقت داعیه لداکین دولت بخت جنت مرتب کماهی اکاهی گردیده بودند و  
 مومی الیه بعضی مستورات و اطفال خود را مع شطری از اشیا بدهد یا که رایزده و حدود  
 مبارک پور شرقیه نزد سران قوم لکپوره که نواب مرفوع برای بچر روز با آنها قرابت  
 داشت رسانید و متعلقان نواب بعد در قلوب و جگر امان بستند و نواب به کلی کشتی با  
 دریای چناب نیلاب فراسیم آورده کبھی خانم فرزند خود را در بنگال نایب گذاشته  
 بزمیت ملاقات و استصلاح از حضرت خلد مکانی بدنیوب صواب تشریف فرما  
 شده در کشتی با سواری داشت و کجه مت فرودس اشیا فی اطلاع داد حضرت  
 جنت منزلت که بنگال پسرالی بصیلاح عاقبت اندیشی جریده رونق بخش گردیده  
 مخدرات حم عفت و صا خراوده و الا بهت و سباب ثقیله بقلع و چول ارسال  
 فرموده متوجه مصالح امور ملک و ایل بودند بعد و ضوح خبر در نواب محمدان کاروان

دوزخ که تمامی نواب بجهل آورده نواب غایت و او در خلق اتحاد و عقدا و بر یکان  
 ناموسی و اتحاد بر کمال عقل حضرت جنت شیبانی بموصلت ایشان رغبت خسته بگردا  
 دیده صلاح معامله با ایشان سنجیده حضرت جنت مکانی که نهایت عاقبت چون در ایشیا  
 مصرع ۴ مرد آخرین مبارک نبوده است ۴ پایان کار از ایشیده محاسن  
 در مقایح روی کار با ایشان عالی ساخته که از این خلافت احمد شاهی بر همه از شما  
 شخص و بندگان ارفع خود بذاته بغیرت بخرمتی نواب محمد شجاع خان شیبالی برده  
 توانده شد در انوقت تدارک از امکان متعذر بودی و نسبت است که نواب بصوف  
 کشتی اراکلی و تمامی روانه سمت مغرب زود خودش جدا یام در ملازمت بندگان  
 ارفع تباعل ببرد چون تیر ماه الهی است و موسم نهایت گرم که محوم میزد و جسم  
 و جانرا میکرد افغانه درانی برگزینا با توقف نخواهند آورد و نواب محمد شجاع خانرا  
 که تخلص ایشان علت غای تشریف مرکب سلطانی است اول خلاص کرده استلاقی تا  
 خوش گردنند و با در خانه سلی رسانند لکن نواب معظم الیه تباضای اصل از کفلی بچند  
 صید را چون ایل آید سوی صیاد رود و حوت مصلحت نشود و سلاک نجابت زنده  
 کمبشش موکل قصدا و قدر بلا کوشش روانه در خانه بادشاهی گردید برگاه ملتان مخیم  
 سرادقات حایه و جلالت سلطانی شده از شبگاه قهرمان خاقانی مراد شرف بانفادریه  
 که علی محمد خان و پسرش لکنی خان رایسا کشند و از روی نسق کشند تا آینه سیخ  
 یک مرگب تقسیم جبارت نشود من بعدر قسم نظامت ملتان باسم نواب مستطاب

مستطاب محمدرضا خان مرعست و ایالت دیره چات بضمیر ولایت سندھ از حسن  
 تبریر دیوان کرد مل غلام شاه خان بکرت گشت بیان تشریف میان غلام  
 شاه خان دیره و ملاقات امیر محمد مبارک خان باو نشان  
 و حسن سلوک آنحضرت باو نشان در او از حسن صدر که میان  
 غلام شاه خان و باران نظام سرشته بهام دیره بساگر کثیره و شمت خیره از سندھ  
 دیره تشریف تشریف از زانی فرمود و بنیاد حقوق مرافقت و پاس مروت و نجی نصرت  
 از روی موصلت حضرت عنوان منزلت باقصی غایت می نمود در اکثر مجالس مصلحتی  
 که سندھ دیره محض برای خان و کوا حقوق ایشان از دربار معلی حاصل کرده ام  
 بنده آنحضرت جنت مکانی اشتیاق قلبی در گرفته استد عای ملازمت ساخت  
 حضرت فرودس مرتبت نظیر با فردنی ردو ابیطیکانی از درباری نیلاب و جناب  
 عابد شده برابر علی پور به گرا در یافتند میان معظم الیه از بزرگی و عظمت نسبت بنده  
 حسب مراقبت پیوند صلح و رحم و در آستان ایشان حسن وجه و اکل طریق صلح  
 نظر داشته استرضای ایشان از اظهار شکر و استقبال و تعظیم و تلافی و واسطه  
 ناموری بنداشت و از اقامت لطیفه و اسلحه شریفیه در سپان کرد و ایران آید اسلحه  
 نصف کچی خوبی بسم می خان علیه العفران حسب الممول بطریق توامح جایز گدا  
 در سن پنجاه یکصد و شصت و دو که ریات جلال احمد شاهی از پنجاب براه او چ  
 فقیر کل بود نصرت نمود حضرت فرودس منزلت بجا طرزم و دور بینی متوسلان بکار

در عیای ملک خدا و سمت قلاع چول کوچا یزیده معتبری بود عرض داشت صد قسقه  
 در خلاص بار دوی معلی مامور در سال دشت اینای سلطنت و کیل اشیا از بخلعت  
 شاهانه نوزده رخصت انصاف غایت ساخته قسم مبارک بنام نامی خان حبت  
 مکانی مضمون عاطفت صادر فرمودند الویه عالیله خاقانی بر تو حشمت بسواد ویره اسمعیل  
 خان اکلنده متوجه کابل و در عرض اسرار جهات خان به تئیه سکهان فتنه سرشت  
 که در آن ایام باقصا سلطان شعل فساد برافراخته متواضعات نفوس نقیب باش  
 فاسوخته نواب محمد شجاع خان را در محاصره گرفته بودند مامور در خص فرمودند دهم  
 در شتانی ترخیص قسم نظامت دیره جات بنزل میان غلام شاه خان باسم  
 سردار اتفاقا دوم حمت نمودند سردار مشارالیه حسب اللام شرف براه دیره جات  
 بجا هر طمان شتافت حضرت خلد اشیا فی که مقتضای غیرت اسلام شکر فرادین  
 و باهم آورده زوریا نیلاب عا برود بان بواب فرودکش داشته استعداد  
 آویزش سکهان داراوه تقدیم خدمات سلطانی واسطه نام و نامور می پیدایشند  
 درین اثنای قسم معلی متضمن تاکید احاطت گماشتگان و قدغن اخراج سکهان  
 باسم خان علیه الرحمته مع تلبیقه سردار و در فرمود اشیا را در ترک سمت مدان  
 فرود نمود و سردار نیز از دریا چاب عبور ساخته و اوجیه انداشت که سرمان  
 جاعه ناپاک کذک به تیغ جلادت بیدریغ بر خاک هلاک انداخته استظراف و  
 آن معسدان در حال استقبال از سلطان رفع نماید آن طایفه سفاک باطلاع



باطلاع توجبه شکر اسلام از دو طرف مطابق مضمون بیست و خود از برون  
 و درون جلوه کرد من زمین بیست و بیست و سوم کزد و سوچران آمد بیست  
 و باشد بر حجت حق تعالی است اوطان گریختند و خاک نذلت بر فرق روزگار خویش  
 پیچیدند و چون میان لشکر سردار و معکر حضرت فرودس مرتبت فاصله بعیده نبود رفت  
 استند عا سردار و مصلحت وقت برای آنحضرت بلاقات سردار قهصا نمود و بسیار  
 سخنش محاسن و مقایح این امر بخواهد را جوری کنگایش فرمود هر چند که در محفل تو را تا که  
 و دیره جان محمد خان از تیره ویر و فریب افغانه در آنی بفرستایند لیکن حضرت خلدای  
 توکل حمایت و عنایت الهی بپیش برده استمد ملازمت سردار شده جان محمد خان را  
 بحفاظت از وی منصور امور داشته متوجه بدایره سردار گردیدند سردار موصوف  
 نواب سطات محمد شجاع خان و غیره اعظم را با استقبال ایشان دستاورد بلا تکلف  
 بخانصاحب هر یک از اراکین دولت ایشان معانقه کرده بلا طفت پیش آرد انواع  
 تلافی و تحیم انسر بود و فی الفور خلعت افغانه بانیشان از زلفی ساخته بر آس  
 مساودت رحمت نمود و زبید چند ایام نواب حاجی شریف خان سدوزی با اتفاق  
 کرم خان نبی زری در بهادر پور نخبیت ایشان ارسال داشته نصف کچی جو بی  
 بشرح صدر و امور است از آداب دریا نیلاب متعلقه سرکار خانصاحب دغیره  
 مستبان این سلسله علیه حسن و بر انتظام داده ساس دستی بانحضرت محکم نهاد  
 و در تربیت خدایکافی و تعلم علوم و اداب با هر قسم شرح و شفاوق

حضرت فردوس مکانی در بان بندگان عالی و انجام شادونی  
 پامیون و امداد ولایت عهد حضرت فردوس شبانی که فرزند صلیبی <sup>شبت</sup>  
 چشم امید تماشای جبال نهم المثنی قره باصره دولت و قبال عرّه ناصیه عظیمت و جلالت  
 هر سپهر شمت و کامکاری ماه سهای شوکت و بختیاری گوهر اکلیل است ایامه دره الساج  
 بسالت زین بسند امارت و نامداری زینت چار باش خلافت پسر داری  
 نیکه شکل روزگار عالی و اولاد تبار نیکان عالی حضرت صاحبزاده گردون و قار  
 خورشید شهباز محمد جعفر خان ز اولاد تعالی عمره و اقباله می گماشت و دو مان نگاه  
 بشا هده لمعات عالم افروز تا یید ای از جبینش مالامل ساخته و گریبان تینا  
 بتجلیات عدو سوز توفیق نامتنبای از سیما متیش بر کل شناخته در جهنمت  
 نعم الوجود ایشان از اکابر نهای خداوند نعیم نیده شده الفاظ محدود بسیار نلب  
 راندی و در نظر سعادت آن سید ازل دابد از اعظم الای و باب کیم انکاشته  
 سوره خلاص کفایتش خواندی مقتضای افت خداوندانه خوبستند که اولاد معلمان  
 دانشمند و مودبان از جمله که از هر قسم علم و ادب بهره دانی داشته اند تعلیم علوم دینی  
 درسی و هنر زیب اخلاق شیری علی بان دانشنده علم لدنی مامور نمودند و با وجود آن  
 از نهایت محبت جگری خود حضرت نفیس نفیس شرافت ساعات در تربیت لوازم  
 ملک گیری و ملک دار و هم اسم سروری دسر دار و ترتیب و صفا انصاف و عدل  
 و تهیه صفات مفرد فضل بان خواننده حروف و بی معروف فرمودند و چون روزی

روزی از انوار غیب فیضان لاریب بر ساحت دل بود به منزل ایشان بخیای  
 روز افزون می تا به فلکند اتعلم حرفی حقیقت صد کتاب من اوله الی آخره دریا قی و تامل  
 اندک در کیفیت و فایق نکات اولی الباب فی اصله شبتا قی در ایام قلیله حفظ ام الکتاب  
 و حسن خطاب و لطف جواب سایر قراین و آداب مملکت و انکشاف عقاید از باب  
 مصلحت و استحسان قواعد بزم و احتمال تو ذین بزم و استقامت جزم و استقامت غم  
 و کمال ظاہر و باطن و جمال صورت و سنی برگزیده عالم گردید و بیت به ندارد پذیرا  
 شایسته تر و ز فرزند شایسته بالیسته تر و بهید عجایب آثار و غرایب اطوار  
 ایشان غنچه خاطر حسرت فردوس مکانی مانند گل شکوفه و در دل مقدس انصاحب موت  
 و منظر قوت رسید که اولاً عنان مهیات علیه و مقدمات جزیه کلیه در قبضه و اس  
 اصابت اتالی ایشان گذشته و ساده و یهودی بذات مصدر کما لا خدایگانی  
 مزین آشته آید برین تقدیر ایمای مبرم و اشارت مجرم انفاذ بخشید که تا احدی  
 از ندای خدمت و منای دولت در هر امری از امور بی حضور و دوری خدایگانی  
 مبادرت نمی ورزیدند و در نیویورت آن مجمع بدایع صفات و منبع مکارم عادات  
 که دست آموز استناد ازل و تصور بعقل اول است بمطالعه و فائز معاملات و مکار  
 رموز خفیات و اطلاع مناسب ایل شهباست شمار و وقوف مرتب برای قرب  
 جوار و فهم حقایق هر دیار و درک بدقایق هر کار و بار و شغل جلوس در بار و مشق بند و  
 بشکار تو چه گزیده بر معارج معانی باین عالی خرامید و از غایت شغفت قلبی شایان

حکم ابهام بر لفظ شریف گذشت که این در شهر اصفهان ولایت را بر جان دریا  
 عصمت و پستی است و اسلاک و انتظام داده شود نیاید این بر خضر مشهور به پادشاهان بن  
 کهنه خان که آخر برج صفت در وقت توان گفت پهر فلک عیادت منسوب در سن  
 یک هزار یکصد و شصت و سه ماه را مشیری صلت بخشیدند قرآن سعیدین  
 در عالم موجب فرید و تبت رادو اوجی بهم رسید و اظهار توجه به بدین  
 عالی اولاد بیک سکبان نابکار و حصول فتح و نصرت بکار زمان  
 سرکار شرح حوصله ذات مبارک در اوایل سن یک هزار یکصد و شصت  
 پنج که کنگه سالار جامع سکبان در زمان خود جمعیت یک لک که عبارت از صد  
 سوار شدند بل زیاده از آن میردشت نشینند اخبار ضعف ناظمین ملتان و خیال تعرف  
 در آن از آنکه خود متحرک در اطراف ملتان بایره مفاسد افروخته خانان سکبان  
 قریات برانب دارالامان با تشغارت فراسوخت چون استیجاب بر انحال تدارک  
 بنیاد دفاع احوال بود ازین سبب ذخیره هوای نیکت در سر خود بیاندوخت و او بهمان  
 غور در ولایت سرکار حضرت فردوس مکانی در تعلقات خویش این سلسله عالیله طبع خسته  
 میاست که نامی کرده متهم خود را تباخت و تصرف ضلوع که باقی سعد الله بود جمعیت  
 کثیره ماور نمود و او نیز از روی جهل و تهور بفره بر اسپان مغرور شده دست تقدی  
 باحوال خلق شد خصوص رعایای تعلقات سرکار روز کرده عمت نبارت و قتل  
 برگاشت حضرت جنت مکانی درین رویکا مشاوریه برداشته مقرر فرمودند که صاحبزاده

که صاحبزاده بلند اقبال فرخنده خصال یعنی حضرت خدایگانی بجاییت و نایب ربانی تبارک  
 تخریب در پیشانی آن دشمن دین و ایمانی متوجه گشته بر طبق شریعت عزرا ابتدا از فتکفار  
 ریبا چه فتوحات کبر گرفته بمشوش شمشیر زنی و عدو فکری و زرش فرماید آنها خوانین  
 شرقی لشکر اعلازم بحضور طلبیده و هر یک را طریق مبارزت بنی لطف و متابعت  
 آن فریدون فر عالی گهر فحائیده بهمعانی ایشان عز رخصت از دالی فرموده و وعده  
 ماثوره و حرز میانی برای حفاظت گهلبانی آن جهان کاهرانی دیدند و آن شومند  
 بخت بلند در ساعت از جند از خدمت عم نبرگوار خلافت پیوند نبرمت تینه آن  
 آن بکیشان و آردن و نژند سوار شده از دریا نیلاب عابر و شرفنامه و  
 بمیرفت لشکر گرداگروه و چو دریا بچو کشیدامون و کوه و چنان تیره شد  
 روز روشن زگردد و توگوی که خورشید شد لا جور و و توفیق یار و یاد و مطلق  
 تیغ بیدریغ شهامت و جهاد بافقای بطلان فساد اثبات در یکجا درستی و سداد  
 از نیام غیرت کشیده و مخصوص بعضی غازیان شجاعت نهاد و در مقدمه حاکم مظهر  
 بجوش حمیت دودیده با تشر تفنگ در میدان مصاف بان طیس شان شوم  
 کار و جرم نسو نمودند و آن شیاطین سیاه باطن متهورانه پیش آمده هر یک از آنها  
 مایب تازی نند و ق اندازی مصدر کوشش دست بازی بوده جوق جوق گشته  
 چنانکه و تیره آنها است بکله نمایان و دستبردشایان حبارت پذیرفته و مجاهدان  
 پیش تاز باز نقطه وار مثل بر کار و راحاطه گرفته اند اگر چه بسیاری از سرداران

مبارز و غازیان و لا در شربت شهبادت چشیدند لیکن نور محمد خان سردفانی و شاه مویزان  
 حسنی و ملا علی و غیره و لو و پورتره با سیزده تن که هر یک شل رستم دیو بند و کوه شکن بودند  
 در مرکز مو که استقرار ورزیده زخم با متواتر بر جانها ساندان می کشیدند عثمان خدمتگار  
 جناب خداوندی دیده در قلب سکر رسیده بحضور عالی مقامش گردید که مکان برزخ پشیران  
 شمرزه تفوق گزیدند احوال وقت اعانت افعال خدایگانی است آن والا تراوشکوه  
 رحمت خدا و مبارزین همای را بسجاده آید کریمه دین توکل علی الله موجب تحریص  
 و شرف الکی کشیده جان محمد خان که در کاب سعادت مستقیم بود در طلبیده صلاح  
 برسیدند آن ننگ یابی غا و پلنگی ای میجا عرض شد که نور محمد خان غیره بیادوران  
 منه مالی سابق بیارت در آنده حضرت جنت مکانی انواع جرات او دیده و از اقسام  
 مکایه لو اندیشیده اکثر اوقات از زلات اقدامش مجاط اسخوان شکنی دیلات و خونریزی  
 مسکین چشم اغراض پوشیده روی شاه این محاطه را از نقاب محباب بدر نمی کشیدند و در آخر  
 سن کبکریک و شتاد و پنج که اختیار خان دست در آستین او بقاعده بر آورده در  
 نعلب اراضی مضافه ترزده علیمراد خان بصرحت از انداز گذشت و هم بحدود تعلقات  
 سه کار مصدق عرض فرمود گشت در ستانته خانشارالیه و کار داران کار بوضوح حضرت  
 خلد شیبانی پوست خان صاحب محیب مقوله معقوله شیخ شیراز که فلک بی سیاست پایدار نماند  
 + مصرع + جو زمی کنی خصم گردد دلیر + عمل نموده از بسکه گوشمال منحرفان بدگمال  
 تازد در بازوی اقبال صاحبزاده سعادت شمال سهل رسیده استند نیابران ایشان بکجیت

بجمیعت کثیر و سامان خطیر روانه فرمودند و آن حورشید فلک ایالت و بختیاری هرگاه  
 بسمند اجلال و کما مکاری سواری نموده در عرصه دلیری و نامداری از شهب سلطوت را  
 بحرلان دادند ختیار خان که در مقابله بشور تمام بزجاسته شکر بقاومت ارسته  
 بود ملک جمیعت اوبلی ختیار چون نبات نعش از بیم شمشیر توابت و سیار بی متعلقان  
 و اتفاقیان او پراسیده بکنان از پرتو جاهد جلال صاحبزاده نعم انشال نعمام و اهل  
 پذیرفتند ختیار خان بالفرد بطریق التجا و کماح دست بدین عتذار آویخته عفو  
 و رحمت صاحبزاده عظیم الوفا را گردون قشدر وسیله استشفاع گنجینه خط عنایت  
 از جناب ولایت در جوبت حضرت فردوس مکانی که ابرکرمت دور یا فیض و کرمت  
 بوده اند خطوطند است از صفو پیشانی ارشته نوارشش او را بیده عاطفت خداداد  
 پذیرفتند حضرت نبدگان عالی کمال از حمیدی و بهر دوی در خدمت علم نامی گرامی خود  
 مشرف گشته رضا خاطر آنحضرت حاصل گرفتند در میان ارتحال حضرت  
 خلد نزلت سلطان احمد شاه درانی و میان غلام شاه خان  
 کلهوره و خانصاحب علیه الرحمته و انحضرتان محمد مبارک خان  
 و خاتمه قسم اول ازین کتاب در اوخر سن مرفوعه الفوق سلطان  
 احمد شاه درانی بمرض ناسور که از بینی آغاز کرده با منج و مانع رسید از اینجهان خانه  
 بمالم جاودانی ارتحال و رزید و در اوخر سن صدر میان غلام شاه خان کلهوره که  
 عهد خود بمالم مروی مردمی تمهاند اشت بهکام سعادت از طهارتخانه بطیار بجزه بوجان

بجان آفرین یگانه بار سپرد و گویند که او نشان بواسطه تعمیر قلعه حیدرآباد قبور قبرستان شیخ  
 محمود انصاری المعروف پیرکی که بر کوه نیرن کوهت واقع بوده حسب الصلاح میان راجه  
 یکی از جاکنده استخوان ایل قبور بر آورده بی بی مرتضی می افکنند نه اندر پیرکی بر آشفست  
 و از تصرف روح بر قوتش صرف اجل گوهر جان آورد جان آن امیر در سلک موالی نسبت  
 محمود از خان خلیف اراکشیه میان مرحوم برسد ولایت والدنا مدار خوشیاد شهباز  
 جلوس فرمود امر اعظام و نو نیان تمام و سرانسان با تمام در خدمت ایشان حجت  
 و سلام نمودند چون وجع کلیه دشانه بر اسطه تکون و مسکن حصا در آن از مدت لاحق  
 بر ارج فرودس مکانی می بود در ارس از زمان و استیلا ر دور مقرر ساخته بود پنج ششماه  
 بود بر دخته باعث تسلسل و تعطل بول و از شدت درد موجب تشوش غصه لطیف  
 و ضعف روح شریف می آید در او از غم صفر سن کنیزار یکصد و ششاد و شش  
 که مرض مذکور اعاده کرده با بقضای تقدیر هر روز بر طبیعت ایشان غلبه یافته بود  
 تدبیر و خیرات صدقات کثیر با صلاح نشناخت علمای عامل از خواندن عزائم  
 و ادعیه موثره و اطبای عاوق و حکمای کامل در استمال ادویه مجربه با یوس کشند و دست  
 جز و انگشت مضطرب در استین نه دست گرفتند به ابیات به درین دقیقه ممانند  
 جمله حکار به که آدمی چکند با قضای کن فیکون به حصول نبض جو شد منحرف جنبش  
 اصل به بلای مجرور رفت پای افلاطون به صلاح طبع جو سوی فساد در جنبه  
 بماند عیبه در دست بو علی قانون به آخر اخیل سیوم به روح اللادل سن صدر



صدر بنگاه شب قفس معضی ایشان شگفت و طایر روح بر قوچ علوی آنحضرت  
 بروضه خلد برین متهنزه گشت تاریخ از کمال حضرت فردوس شیبانی از مصنف این کتاب  
 چنین گذارش پذیرفته گیرن بجایت خالده ابد آن فلک درین حسرت انگشت هلال  
 بنده ان انجم گزیده خوشبیه خاوری گریبان افق <sup>آن</sup> درین درید میان صاحب عهد فتح  
 تخصیص نندگان فی که نایب مناسب و قایم مقام موعوم مغفور هستند تسلی و تسکین سب  
 غموم هر یک بر دوخته بر کس از وضع و شریف خورد و بزرگ ذرات مبارک ضد بونی  
 را نوم العوض ایشان شناخته و بها از غم و غصه نهی ساخته و دعای مزید عمر و دولت  
 ایشان اشتغال داشته متصدیان سرکار سبب لامر خدایگانی سبب بجزیر و تکفین  
 مناسب نام و ناموس ترتیب داده اکابر علماء و اعظم اولیاء و اقیای وقت  
 بجازه حاضر آمده نماز جنازه با حسن و کرم گزیده حبه مقدس آن قدسی بنا برین  
 دین در ظاهر شهر بهاد پور ریوار فرار محمد بهاد و خان کلان علیه الرمت و انفران  
 مدفون گردانیدند و چون اعیان ایل و ارکان این دولت جمیع شاهسیرانک هر یک  
 بجای خود ماتم داشته و تا که بکنان خصوص جان محمد خان بهر دولت حاضر نیاید  
 امر بیست ناگزیر و در تاجیر و بصورت کند بخت بلند خالص خدایوند که آماده  
 تسخیر قاف ارباب خیال بود شکر نگاری بکار برده کلیم سرکشان را بنجایت  
 مهربانی ریح الاول بهستانه اقبالی بجهت تصرف و تسخیر آورده هر همه بالاتفاق  
 جان محمد خان بخلص فاق و اقبالی و انوار اقبال در پیشانی ظاهر دیده بدین دولت